

تحولات سیاسی - اجتماعی آسیای مرکزی در سده‌ی نوزدهم میلادی روح الله بدری^۱*

چکیده

سرزمین ماوراءالنهر و ترکستان که امروزه به آسیای مرکزی معروف شده است، از گذشته‌های دور جزئی از قلمرو اصلی ایران بوده است. اما روس‌ها بنابه دلایل سیاسی نام آسیای میانه را بر آن نهادند؛ زیرا می‌خواستند برای آن تاریخ جدیدی بسازند و این‌گونه وانمود نمایند که با ایران قرابت فرهنگی زیادی نداشته است. نام شهرهای خوارزم، بلخ و سغد در کتیبه‌های هخامنشی آمده است. به گواه اکثر مورخان خوارزم نخستین سرزمینی است که آریایی‌ها در آن سکنی گزیدند. به ناحیه‌ای که ایرانیان در آن ساکن شدند، ایران ویج یا ایران وئجه می‌گویند. این مناطق در دوره‌ی اشکانی و ساسانی هم در سیطره ایران بودند و حتی خاستگاه اولیه‌ی اشکانیان در منطقه‌ی ترکمنستان امروزی بوده است. در دوره‌ی اسلامی ترکستان و ماوراءالنهر از مراکز مهم سیاسی و فرهنگی گردید و همگان از اهمیت تاریخی و فرهنگی شهرهایی مانند بخارا، سمرقند، خوارزم و... آگاه هستند. آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته، تحولات سیاسی - اجتماعی آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی است که منجر به از دست رفتن استقلال این ناحیه و ضمیمه شدن آن به روسیه گردید. همچنین برآنیم تا ارائه آگاهی نسبتاً مبسوطی از اوضاع سیاسی - اجتماعی آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی به دست دهیم. بخش اعظم

۱. گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، ایران.

آسیای مرکزی امروزی، همان ماوراءالنهر گذشته است. اطلاق عبارت "آسیای میانه" به این ناحیه توسط حکومت روسیه، بدون تردید از روی حسن نیت و مبتنی بر واقعیت‌های جغرافیایی تاریخی نبوده است. گذری سریع بر این منطقه نشان می‌دهد که قبل از اسلام و بعد از آن، این ناحیه از آسیا نقش اساسی در تاریخ و تمدن و نیز تحولات سیاسی-اجتماعی جهان داشته است. سغد، سمرقند، بخارا، خجند، اشروسنه، ترمذ، خوارزم، خیوه و غیره همگی از پایگاه‌های عظیم تاریخ و تمدن اسلامی بوده‌اند. در این مقاله نویسنده سعی دارد تا ساختار سیاسی-اجتماعی خان نشین‌های آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی، روابط این خان نشین‌ها با قدرت مرکزی و سیاست روسیه را در قبال تحولات آسیای مرکزی بررسی نماید.

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، روسیه، قاجاریه، تحولات سیاسی و اجتماعی

مقدمه

سرزمین پهناوری که امروزه به نام آسیای مرکزی شناخته می‌شود، قبل از سده‌ی نوزدهم میلادی با عنوان ماوراءالنهر و ترکستان نامیده می‌شد. این سرزمین در دوران معاصر با عنوان "آسیای مرکزی" و "آسیای میانه" مشهور شد، و این خود دلایل سیاسی داشته است. تاریخ سیاسی-اجتماعی آسیای مرکزی در دوران بعد از اسلام به خوبی آشکار و نمایان است و منابع متعدد محلی و عمومی به شناخت این ناحیه در دوران نخستین اسلامی پرداخته‌اند. اما بعد از حمله‌ی مغول به این ناحیه، آگاهی درباره‌ی مسائل سیاسی-اجتماعی این ناحیه نیز کمرنگ گردید. همچنان که امروزه نیز منابع ما راجع به این منطقه، به خصوص در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی، محدود است. کتاب تاریخ ترک‌های آسیای میانه به قلم ولادیمیر بارتولد است که در دوازده فصل به چاپ رسیده و نویسنده با ارزیابی کار مترجمان ایرانی و خارجی آن، نکات مثبت و منفی و روش‌های نویسنده در

روشن کردن همه ی خصایص و ویژگی های قوم شناختی اقوام مختلف ترک نژاد اشاره کرده و آن را اثری درخور تأمل شناخته است.

کتاب *خراسان و ماوراء النهر (آسیای میانه)*، از مجموعه ی تک نگاری هایی است که به همت یونسکو در مورد باستان شناسی نقاط مختلف جهان نوشته شده است و از آن میان تا به حال دو جلد در مورد ایران و چند جلد درباره ی تمدن های مجاور یا مشترک با ایران منتشر شده است. نویسندگان این مجموعه ی غنی، همه از دانشمندان کار کرده و استاد در رشته ی علمی خود بوده اند و چنان که مترجم کتاب درباره ی نویسنده ی همین کتاب، یعنی آلکساندر بلنیتسکی نوشته، او هم از دانشمندان متبحر در زمینه ی آسیای مرکزی است. از چاپ کتاب اصلی (متن انگلیسی) نزدیک بیست سال می گذرد. کتاب مذکور به زبان فرانسه نیز ترجمه شده و ترجمه ی آقای دکتر پرویز ورجاوند هم از روی متن فرانسه صورت گرفته است. اگرچه در این بیست سال معلومات جدید فراوانی بر مطالب این کتاب افزوده گشته و گاه گاه حتی برخی از آن ها را اصلاح و یا تغییر داده است، ولی هنوز عمده ی مندرجات کتاب بلنیتسکی در زبان فارسی مطرح نشده و از این رو، ترجمه ی آن مغتنم بوده است. مثلاً در کتاب مذکور، مطلب بسیار کوتاهی راجع به کشفیات قوی - قیریلقان قلعه آمده است، اما تاکنون لااقل بیست جلد کتاب درباره ی آنجا و یا غیر مستقیم در مورد آن به چاپ رسیده و ده ها مقاله، هر یک به نحوی و از زاویه ی خاصی - کشفیات آن را مورد بازبینی و تفسیر قرار داده اند.

امروزه تقریباً روشن شده است که بنای یاد شده، ساختمان اصلی یک معبد و یک رصدخانه بوده است؛ اما از این گونه مطالب در کتاب بلنیتسکی خبری نیست. همچنین متون خوارزمی که از قوی - قیریلقان قلعه و جاهای دیگر به دست آمده، توسط باستان شناسان و زبان شناسان مورد تحلیل واقع شده و از آن ها مطالب جالبی در خصوص تقویم قدیم خوارزم، مناسبات ارضی و بازرگانی و رابطه ی تمدن خوارزم با تمدن های همسایه، استخراج شده است که برای ما بسیار مغتنم است، به ویژه که ما از طریق

ابوریحان، قبلاً به برخی از این اطلاعات دسترسی داشته‌ایم و اکنون می‌توانیم مطالب آثار الباقیه را در پناه کشفیات باستان‌شناسی بهتر ارزیابی کنیم. چنین است آثار نسا (مخصوصاً متون پارسی) که اطلاعات جالبی درباره‌ی آغاز کار اشکانیان به دست می‌دهد؛ همچنین در خصوص پنجکند و مرو و چندین جای دیگر، که ذکر همه‌ی آن‌ها در اینجا میسر نیست.

الکساندر بنیگسن، تاریخ‌نگار و خاورشناس روسی تبار فرانسوی، از نامدارترین صاحب نظران تاریخ اسلام در آسیای مرکزی و قفقاز است. بنیگسن در آغاز تحقیقات جدی خود در باب آسیای مرکزی، به ازبکستان و زبان ازبکی توجه و به مطالعات گسترده تری در زبان‌های ترکی و ایرانی رایج در شوروی پرداخت. او بیشتر در پی کشف کلیدهایی برای تاریخ فراموش شده‌ی تاتارهای کریمه، قازان، آستاراخان (هشترخان)، چرکس‌ها، قفقازی‌ها و اقوام آسیای مرکزی، در سده‌های نهم تا دوازدهم هجری قمری/ پانزدهم تا هجدهم میلادی بود. یافته‌های وی موجب تشکیل بایگانی مهمی از میکروفیلم‌ها و کتابخانه‌ای اختصاصی در نسخه‌شناسی آثار عثمانی شد. این نتایج توجه نو و ماندگاری به عثمانی‌شناسی در سراسر فرانسه پدید آورد.

در سال ۱۹۸۳م/ ۱۴۰۳ هـ ق بنیگسن در فعالیت‌های دانشگاه ویسکانسین، برای راه اندازی برنامه‌ی جدید مطالعات آسیای مرکزی شرکت جست و در پاییز سال ۱۹۸۴م/ ۱۴۰۴ هـ ق نیز در دانشگاه فنی خاورمیانه در آنکارا تدریس کرد. او در ۷۵ سالگی در سال ۱۹۸۸م/ ۱۴۰۸ هـ ق درگذشت. تحقیقات و نوشته‌های بنیگسن، طیف وسیعی از مسائل اسلام و مسلمانان در آسیای مرکزی و قفقاز را در بر می‌گیرد؛ از جمله، تصرف سرزمین‌های مسلمانان و جنبش‌های مردمی آنان بر ضد شوروی؛ جنبش «جدید»؛ کمونیسم ملی؛ زبان‌ها و قومیت‌های مسلمانان شوروی، از جمله تاتارها و ترک‌ها و کردها. او در نوشته‌های خود، با تحلیل آموزه‌های دین اسلام، بر قلمرو گسترده‌ی این دین در حیات فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی پیروانش تأکید می‌کند.

کتاب روس و انگلیس در ایران نوشته ی دکتر فیروز کاظمزاده است. وی مدرس و معلم دانشگاه ییل آمریکا و صاحب تألیفاتی نظیر کشمکش برای تصرف ماورای قفقاز، منشاء بریگاد قزاق در ایران و تحولات آن، امپریالیسم روسیه در راه آهن ایران، امپریالیسم روسیه از ایوان کبیر تا انقلاب است. کتاب به شرح ملاحظات تصادمات سیاسی دو قدرت بزرگ اواخر قرن نوزدهم میلادی در ایران می پردازد و با استناد به مدارک و مآخذ معتبر تاریخی از حقایق مکتوم بسیاری از ماجراهای سیاسی ایران در دوره ی خاصی از تاریخ عصر قاجار پرده برمی دارد.

کتاب تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوّم تا سقوط رژیم پهلوی نوشته ی دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی از جمله کتابهایی است که توسط نویسنده و نیز استادان دیگر به عنوان منبع درسی تحولات ۲ تدریس می شده است. کتاب بر مبنای روابط خارجی ایران تدوین شده است و بنابراین تحولات داخلی ایران در ضمن تحولات بین المللی و روابط خارجی ایران مورد بحث قرار می گیرد. انتخاب سال ۱۳۲۴ هـ ش (پایان جنگ جهانی دوّم) به عنوان نقطه ی آغاز مباحث کتاب نیز بر همین امر دلالت دارد. در واقع نویسنده این سال را به عنوان آغاز دوره ی جنگ سرد برگزیده است. فصول کتاب شامل مباحثی مانند سال های جنگ سرد، سیاست موازنه ی منفی، وابستگی به بلوک غرب، سال های تنش زدایی، و ژاندارم منطقه است و با بحث درباره ی رویه ی دولت های بزرگ در برابر جنبش انقلابی مردم ایران پایان می یابد. این کتاب، اگرچه به صورت مستقل از سوی نویسنده انتشار یافته است، در واقع ادامه ی مباحث کتاب دیگری ایشان به حساب می آید که به روابط خارجی ایران در دوران پیشین می پردازد.

کتاب سیاحت درویشی دروغین، مجموعه ی خاطرات و مطالعات ارمنیوس وامبری، خاورشناس مجارستانی است. وامبری در آغاز جوانی علاقه ی شدیدی به مطالعه ی زبان شناسی داشت و منظور او از این مطالعه یافتن ریشه ی زبان مادری خویش و شناختن خصوصیات آن بود. پس به تحقیق در ادبیات شرقی و غربی، خاصه به فراگرفتن زبان و

لهجه‌های شرقی، همت گماشت و در ضمن این پژوهش برخورد به این که زبان مجارستانی ممکن است با زبان‌های تاتاری خویشاوندی داشته باشد. این فرضیه او را بر آن داشت تا در مشرق زمین به مسافرت پردازد و از نزدیک زبان‌های مختلف مردم این سرزمین را مورد مطالعه قرار دهد. بدین منظور در اواسط قرن نوزدهم میلادی به قسطنطنیه رهسپار شد و پس از چندین سال اقامت در بلاد ترک زبان، و بازدید مدارس و کتابخانه‌های اسلامی به سوی خاورمیانه عزیمت کرد و با نام مستعار «رشید افندی» و لباس مبدل به سیاحت شهرهای مختلف بین راه پرداخت. نخست به ایران آمد و از آنجا به سوی خانات آسیای میانه رهسپار گردید. در این سفر علمی وامبری با مشکلات و خطرات زیادی مواجه شد ولی هربار با دلیری و شکیبایی بر دشواری‌ها پیروز گردید و جان به سلامت به در برد. در واقع این کتاب حاصل این سفر دور و دراز و خطرناک است و در آن وامبری مطالعات خود را به نحو دلنشینی به رشته‌ی تحریر درآورده است. در این سفر، وامبری به تحقیق فرضیه‌ی خود در باب زبان‌شناسی اکتفا نکرد و اطلاعات اجتماعی و سیاسی و جغرافیائی و آمار گرانبهایی راجع به نقاط مختلف این قسمت از آسیا به دست آورد و عادات و رسوم و خلق و خوی نژادهای مختلف این بلاد را به دقت مورد مشاهده قرار داد. این کتاب شامل دو بخش است: در بخش اول نویسنده به شرح مسافرت خود از طهران به سمرقند و از سمرقند به تهران پرداخته و بدون آن که از ارزش علمی و تاریخی آن بکاهد، آن را به صورت داستان دل‌انگیزی در آورده است به طوری که انسان از خواندن آن احساس خستگی و ملال نمی‌کند. در این بخش مؤلف درباره‌ی وضع شهرها و دهات بین راه بحث می‌کند و اخلاق و عادات و زبان و لهجه‌های مختلف ساکنان آن را نشان می‌دهد و از آغاز تا پایان آن، همه‌جا خواننده را با نکات تازه و مطالب جالبی رو به رو می‌سازد. در بخش دوم کتاب، مؤلف به جغرافیا و آمار و تشریح اوضاع اجتماعی و سیاسی شهرهای مختلف آسیای میانه می‌پردازد و فهرست جالبی از نام شهرها و راه‌های عبور و مرور بین آن‌ها را به دست می‌دهد.

طرح مسئله

آسیای مرکزی به عنوان مبحث مورد نظر ما در این پژوهش شامل نواحی غرب چین به ویژه استان سین کیانگ کنونی، تبت، بخشی از جنوب غربی مغولستان، سرزمین‌های شرقی و جنوب شرقی روسیه، بخشی از پامیر، شمال افغانستان و ناحیه‌ای از شمال شرقی ایران، یعنی خراسان بزرگ، تا کرانه‌های دریای خزر می‌شود. بنابراین محدوده‌ی آسیای مرکزی را می‌توان از سواحل شمال و اراضی شرقی ایران تا مرزهای غربی چین دانست که سرزمین جنوب دشت سیبری در شمال آن واقع است. کوه‌های هیمالایا، اراضی جنوبی و جنوب آسیای مرکزی را از سرزمین‌های دیگر جدا می‌کند (ورهرام، ۱۳۷۲: ۴۹). این منطقه در حال حاضر، سرزمین‌های شمال افغانستان، ترکستان (شرقی و غربی) ترکمنستان، و قرقیزستان را دربر می‌گیرد و عمدتاً شامل کشورهای تازه استقلال یافته است.^۱

از لحاظ طبیعی، آسیای مرکزی سرزمین پهناوری است پوشیده از استپ‌ها (بیابان‌های وسیع) و نواحی کوهستانی در شرق و غرب و جنوب آن. دو رود اصلی در این منطقه جاری است: سیر دریا (سیحون) و آمو دریا (جیحون). بیش از سه چهارم آسیای مرکزی را بیابان‌های خشک پوشانده، که بزرگ‌ترین آن‌ها صحرای قره قوم با مساحت ۳۵۰ هزار کیلومتر مربع است. صحرای وسیع دیگری نیز به نام قزل قوم وجود دارد که بین سیحون و جیحون قرار دارد. زمستان‌های این منطقه سرد و کوتاه است. آب و هوای آسیای مرکزی برای کشت پنبه مناسب است. رشته کوه‌های تیان شان از غرب تا شرق آسیای مرکزی ادامه یافته و تا درون چین پیش رفته است. کوه‌های پامیر نیز از آسیای مرکزی به سوی افغانستان و چین ادامه یافته است. کوه‌های کپه داغ در جنوب ترکمنستان نیز از سلسله کوه‌های آسیای مرکزی است. دره‌ی فرغانه و ناحیه‌ی زرافشان، مهم‌ترین و وسیع‌ترین سرزمین‌های حاصل‌خیز این منطقه می‌باشد که برای کشاورزی

بسیار مناسب است (کولایی، ۱۳۷۶: ۹). همچنین باید از دریاچه های آرال، بالخاش و غیره نام برد که موجب رونق کشاورزی در نواحی مجاور خود شده‌اند (وره‌رام، همان: ۵۰). آسیای مرکزی دارای مشخصه‌های گوناگون جغرافیایی است، و به همین سبب است که اقوام و طوایف گوناگون با پراکنندگی گسترده ای در مناطق مختلف، دارای فرهنگ های متنوع و گوناگونی هستند.

پیشینه‌ی تاریخی آسیای مرکزی

گروهی از خاورشناسان، سرزمین آسیای مرکزی و حدود آن، یعنی سرزمین‌های خوارزم، دشت های اطراف رود زرافشان، سغد، مرو، بلخ، نسا، هرات و کابل، را سرزمین نخستین آریایی‌ها دانسته‌اند (بلنیتسکی، ۱۳۸۱: ۲۹؛ بارتولد، همان: ۱۰). این در حالی است که این مناطق در دوران قبل از اسلام، مرزهای حکومت‌های ایران باستان را شامل می‌شد. آسیای مرکزی همواره مهد اقوام بیابانگردی بود که به نام سیت‌ها و سمرت‌ها در تاریخ ظاهر شده‌اند. سیت‌ها همان قومی‌اند که نامشان در جزو فهرست اقوام تابع هخامنشی آمده است. اینان از نژاد آریایی بودند و در زمهری گروه ایرانیان صحرا گرد به شمار می‌آمدند.

این قبایل همواره برای امنیت مرزهای شرقی ایران باستان خطرساز بودند، به طوری که کورش کبیر در جنگ با همین اقوام کشته شد. در دوره‌ی ساسانیان، این اقوام همچنان مرزهای شرقی را تهدید می‌کردند. اقوامی همچون کوشانیان، سغدیان و هیاطله در این دوره بسیار تأثیرگذار بودند (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲: ۶).

در دوره‌ی اسلامی، پس از فتح این مناطق و اسلامی نمودن آن‌ها، در عهد امویان و عباسیان صحنه‌ی قیام‌های پی در پی علیه خلافت بود. در سده‌ی نهم میلادی آسیای مرکزی استقلال نسبی به دست آورد. طاهریان و در پی آن‌ها سامانیان، در این سرزمین وسیع قدرت را در دست گرفتند. بعد از این دوره، قسمتی از آسیای مرکزی تابع دولت

قراخانیان شد، تا این که با ظهور سلاجقه، یک دوره ی مهم در تاریخ این منطقه به وجود آمد. آن‌ها ممالک اسلامی را تحت حکومت مقتدری در آوردند که از ترکستان تا دریای مدیترانه وسعت یافت (همان: ۷).

در دوره ی خوارزمشاهیان، وسعت حکومت آن‌ها به طرف شرق آسیای مرکزی فراتر رفت و ایران و تمام ترکستان و ماوراءالنهر را شامل می‌شد. در این زمان خوارزمشاهیان با مغولان مواجه شدند. با حمله ی مغولان، آن‌ها شهرهای آباد این منطقه را یکی پس از دیگری به ویرانه تبدیل نمودند. در عهد مغولان و بعد از مرگ چنگیزخان، آسیای مرکزی بین فرزندان او تقسیم شد و در نتیجه ی آن، خاندان جوچی، فرمانروای دشت قبچاق، خیوه و بخارا و خوارزم گردیدند (محمد یوسف منشی، ۱۳۸۰: ۲۴). خاندان جغتای نیز فرمانروای ماوراءالنهر شدند. مدت زیادی از حکومت مغولان نگذشته بود، که این بار تیمور مناطق مختلف آسیای مرکزی را تحت تسلط خود در آورد (بارتولد، همان: ۲۶۵).

در اواخر سده ی پانزدهم میلادی، بخشی از اراضی آسیای مرکزی به تصرف قبایل کوچ نشین ازبک درآمد. در رأس این قبایل محمد خان شیبانی، فرزند شاه بوداق سلطان، نواده ی ابوالخیرخان، قرار داشت. وی از سال ۱۴۵۰م / ۸۵۴هـ ق تا ۱۵۰۹م / ۹۱۵هـ ق فرمانروا بود. نام شیبان از شیبان پسر جوچی و برادر باتو گرفته شده است. این شخص بنیانگذار فرمانروایی دودمان ازبکان بود. محمدخان شیبانی در سال ۱۳۹۰م / ۷۹۳هـ ق ماوراءالنهر را تصرف کرد، سپس در سال ۱۴۹۹م / ۹۰۵هـ ق، بعد از جنگ با جانشینان تیمور، شهر سمرقند را نیز به تصرف خود در آورد. وی پس از تصرف خراسان و ماوراءالنهر، به سرزمین قزاقستان لشکر کشید. در سال ۱۵۰۹م / ۹۱۵هـ ق شاه اسماعیل صفوی به قصد رهایی خراسان و ماوراءالنهر در رأس سپاهیان ایران با خان شیبانی به جنگ پرداخت و در جنگ مرو او را شکست داد (ورهرام، همان: ۲۹۶).

در سال ۱۵۵۲م/۹۵۹هـ ق ایوان مخوف تزار روس با برانداختن اردوی زرین، غازان را گرفت و به حکومت مستقل آنان پایان داد و بعد از دو سال حاجی طرخان را نیز متصرف شد (ریوکین، ۱۳۶۶: ۱۱). این پیشروی همزمان با حکومت شاه تهماسب در ایران بود. در دوره‌ی صفوی، حکام خوارزم همواره مطیع ایران بودند، در دوره‌ی ناصری نیز، او چند بار به این مناطق لشکر فرستاد و بخارا را متصرف شد و سراسر خوارزم و ماوراءالنهر تحت تابعیت ایران قرار گرفت (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۳۲-۱۴۳۳). بعد از نادر و تضعیف حکومت مرکزی ایران، نواحی خوارزم مستقل شدند و خوانین محلی به حکومت رسیدند، این وضعیت تا روی کار آمدن قاجارها ادامه داشت (لکههات، ۱۳۵۷: ۲۴۵).

با در نظر گرفتن پیشینه‌ی تاریخی آسیای مرکزی و تحولات سیاسی-اجتماعی این منطقه در طول تاریخ تا این دوره، متوجه خواهیم شد که منطقه‌ی آسیای مرکزی و تحولات سیاسی-اجتماعی آن همواره بر تحولات منطقه‌ای و به خصوص ایران تاثیر گذار بوده است. در این ارتباط بخش مهمی از تاریخ روابط خارجی ایران با نواحی شرقی آسیای مرکزی بوده و در مقاطع مختلف تاریخی بر مناسبات داخلی و خارجی تاثیر گذاشته است. بسیاری از قلمروهای آسیای مرکزی، به خصوص نواحی خراسان بزرگ و ماوراءالنهر، همواره جزء سرزمین های ایران محسوب می شدند؛ یا دست کم تابع حکومت مرکزی بودند. اما در سده‌ی نوزدهم میلادی تحولاتی به وقوع پیوست که باعث جدایی همیشگی این مناطق از قلمرو ایران شد. این امر، بخشی ناشی از تحولات داخلی (تحولات سیاسی-اجتماعی) بود، و بخشی دیگر به تحولات جهانی در قرن نوزدهم و گسترش نفوذ و قدرت روسیه و به دنبال آن تضعیف حکومت مرکزی ایران مربوط می شد. در ادامه، به تحولات سیاسی-اجتماعی آسیای مرکزی که به جدایی این منطقه و تسلط روس ها بر آن منجر شد، خواهیم پرداخت.

اوضاع سیاسی - اجتماعی آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی

در قرن نوزدهم میلادی و حتی قبل از آن، اقوام مختلفی در منطقه‌ی آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. بسیاری از اقوام مهاجر بودند و بیشتر زندگی صحراگردی داشتند. این اجتماعات قومی در طول دوره‌های گذشته و در مقاطع مختلف به آنجا مهاجرت کرده و هر یک در منطقه‌ای سازگار با روحيات و شیوه‌ی زندگی و معیشت خویش مستقر می‌شدند. به باور اکثر کارشناسان و محققان و خاورشناسان (به خصوص روس‌ها) اینان از لحاظ تمدنی و مظاهر آن در سطح پایینی از تمدن بشری در آن روزگار بودند (بارتولد، همان: ۱۵). از لحاظ سیاست و شیوه‌ی مملکت داری، آموزش و تربیت، بهداشت و غیره عقب مانده بودند و به صورت کاملاً سنتی به این پدیده‌ها نگریسته می‌شد (کستنکو کاپیتان، ۱۳۸۳: ۸۲).

این اقوام در پی یافتن چراگاه‌ها برای دام‌های خود مدام از جایی به جایی دیگر کوچ می‌کردند. با این حال، غارت و تجاوز از شیوه‌های رایج کسب درآمد آنان به شمار می‌آمد. حتی این غارت و تجاوز از مرزهای آسیای مرکزی می‌گذشت و در بسیاری از موارد مرزهای شرقی ایران و همچنین مرزهای جنوب روسیه را ناامن می‌کرد. بافت قومی منطقه را اقوام کوچک و بزرگ گوناگونی تشکیل می‌دادند که در ذیل به مهم‌ترین و تأثیرگذارترین این اقوام به طور خلاصه می‌پردازیم.

ترکمانان: اینان در صحرای بسیار وسیعی که از بلخ تا دریای خزر در سمت شمال امتداد یافته است، سکنی دارند و اغلب اراضی آن‌ها لم یزرع است. در شمال، حدود آن‌ها به همان قشلاق و خیوه و زرافشان می‌رسد و در سمت جنوب، تا شهر هرات و استرآباد امتداد می‌یابد. (عسگری و کمالی، ۱۳۷۴: ۶۹-۷۰). ترکمانان خود دارای طوایف متعددی هستند که عبارت‌اند از: چودر، ارزارلی، قرا، سالور، تکه، ساروق، و يموت و غیره. اینان اکثراً "به دشمنی با هم به سر می‌برند (همان: ص ۵۷). مشاغل بزرگ و عمده‌ی آن‌ها، گله‌داری، غارت کردن و اسیر گرفتن (برای فروش) است. به نظر می‌رسد اسرای آنان بیشتر

از ایرانیان بودند که در ضمن حملات خود به نواحی شمال شرقی ایران آن‌ها را اسیر می‌کردند و در بازارهای خپوه و بخارا به فروش می‌رساندند. آن‌ها وضعیت فلاکت باری داشتند و در نهایت فقر و پریشانی زندگی را سپری می‌کردند. بخشی از ترکمن‌ها در محدوده‌ی قلمرو ایران سکنی داشتند، که در نواحی اطراف شهر گرگان، رود اترک و سرخس بودند، اینان عمدتاً به زراعت می‌پرداختند (کستنکو کاپیتان، همان: ۸۶).

ازبکان: اینان در ابتدا از قبایل رمه دار صحراگرد زیر فرمان اردوی زرین در چراگاه‌های آسیایی-اروپایی بودند. از سده‌ی شانزدهم میلادی به بعد، وارد آسیای مرکزی شدند و به تدریج به صورت اقوام حاکم در آمدند (وامبری، ۱۳۶۵: ۴۶۰). پیش از ورود ازبکان به آسیای مرکزی، مردم این ناحیه را بیشتر ترک‌ها و تاجیک‌ها تشکیل می‌دادند. آن‌ها در محدوده‌ی رود سیحون سکونت داشتند. برخی از آن‌ها ساکن شهر و برخی دیگر صحراگرد بودند که عموماً میان رود زرافشان و جیحون سکونت داشتند (فریزر، ۱۳۶۴: ۱۲۸-۱۲۹). ازبکان به طوایف مختلفی تقسیم می‌شوند و اگر چه از حیث تربیت و دانش به مراتب از تاجیک‌ها پایین‌تر بودند، اما تسلط و اقتدار زیادی در منطقه داشتند (وامبری، همان: ۴۶۰).

تاجیک‌ها: اکثر آن‌ها در شهرها و روستاها سکونت داشتند و زندگی یکجانشینی بیشتر در میان آن‌ها مرسوم بود. آن‌ها از سمت هندوکش به طرف شمال رود سیحون در نواحی آباد سکونت داشتند. علوم و صنایع آسیای مرکزی منحصر و مخصوص تاجیک‌هاست (فریزر، همان‌جا).

قراقریزها: از طوایف ترک‌ها که زندگی صحراگردی داشتند و در محدوده‌ی بالای رود سیحون و برخی نقاط دیگر، همانند خجند و غیره مشغول صحراگردی بودند (وامبری، همان‌جا). در سمت جنوب، سرحد گروش قریزها تا سرچشمه‌های رود جیحون و در طرف شرق تا کوه‌های تیان‌شان و در جهت غرب تا به سمرقند می‌رسد (لین پول، ۱۳۶۳: ۲۴۷).

قرقیزها: آن‌ها در جنوب ترکستان پراکنده و منتشرند و تا بخارا، سمرقند و خوقند در حال کوچ‌اند. اینان به زراعت اشتغال دارند و با شهرنشینان نیز در ارتباط‌اند (کستنکو کاپیتان، همان: ۸۵). به طوری که خودشان به خود خطاب می‌کنند، قرقیزها یا کازاک‌ها در خانات بخارا دارای جمعیت زیادی نیستند (وامبری، همان: ۴۶۰).

منگیت‌ها یا منگیت‌ها: آنان تنها گروه از میان خاندان‌های ازبک بودند که در شهرهای فرارود یا ورا رود، روزگار را سپری می‌کردند. منگیت‌ها در اوایل قرن نوزدهم قدرت زیادی پیدا کردند و توانستند حکومت لرزان هشرخانیان را براندازند و جانشین آنان گردیدند. اینان نیز همواره مشغول غارت شهرهای مجاور خود بودند و هیچ‌بیمی از دیگران نداشتند (لین پول، همان: ۲۴۸). علاوه بر اقوام بالا که قومیت‌های عمده‌ی آسیای مرکزی را تشکیل می‌دادند، قبایل و طوایف دیگر نیز در این منطقه زندگی می‌کردند که می‌توان از آن جمله به کالموک‌ها (اویرات‌ها) قراقلیاق‌ها، کوراماها و غیره اشاره کرد (بارتولد، همان: ۳۷۲؛ لین پول، همان: ۲۴۵ تا ۲۵۲).

ساختار قدرت و تحولات سیاسی آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی
بعد از دوره‌ی کوتاه حکومت نادر و تسلط بر نواحی آسیای مرکزی و ماوراءالنهر، قدرت به دست سلاطین و خان‌های محلی افتاد. در دوران تسلط بر نواحی آسیای مرکزی و ماوراءالنهر، نادر توانسته بود حکومت هشرخانیان را که در این زمان حاکم قدرتمند آن‌ها، ابوالفیض خان (۱۷۵۷/م/۱۱۷۰هـ ق و ۱۷۴۷/م/۱۱۵۹هـ ق) بود را مطیع و منقاد خود کند (وامبری، همان: ۴۷۰). هشرخانیان که در منطقه‌ی بخارا حکومت داشتند، توسط منگیت‌ها (منگیت‌ها از نوادگان چنگیزخان بودند که در مصب دریاچه‌ی آرال زندگی می‌کردند) کنار زده شدند. منگیت‌ها اگرچه خود را تابع ایران می‌دانستند اما در اداره‌ی امور داخلی استقلال کامل داشتند (گروسه، ۱۳۵۳: ۷۹۸).

خانات بخارا

بخارا: جدال تاجیک‌ها برای تشکیل حکومت (۱۲۰۰-۱۳۱۸ هـ.ق / ۱۷۸۵-

۱۹۲۰ م)

بافت جمعیتی نواحی بخارا، به نسبت سایر مناطق ترکستان، از اصالت بیشتری برخوردار بود. تاجیک‌ها ساکنان اصیل و متمدن ماوراءالنهر بودند و از لحاظ اندیشه و نوع زندگی و فرهنگ و تمدن، برتری قابل ملاحظه‌ای بر دیگر ساکنان ماوراءالنهر داشتند. از همان آغاز حملات مغولان به این ناحیه، بزرگ‌ترین ضربه به همین اقوام تاجیک وارد آمد (وامبری، همان: ۴۶۰). هجوم اقوام چادرنشین به نواحی غربی و جنوبی، اگر چه تأثیر زیادی بر تداوم فرهنگ غنی گذشته‌ی بومیان این نواحی داشت، به هیچ عنوان توقف کامل آن را باعث نشد و بخارا با سلسله‌ی منغیت‌ها، در مدت زمانی نزدیک دو قرن این انتقال فرهنگی را عهده‌دار شدند؛ هرچند این تداوم در حدی نبود که منجر به تشکیل حکومتی مقتدر شود (وامبری، همان: ۴۶۹).

سرنوشت امیر نشین بخارا نیز سرانجام به دست امپراتوری روسیه‌ی تزاری رقم خورد. «اختلافات داخلی در میان امرای جانی (هشترخانی) با حمله‌ی نادر به ماوراءالنهر هم زمان شد. ابوالفیض خان امیر جانی آن سامان، نواحی اطراف بلخ را از دست داد (همان: ۴۷۰). جنگ‌های داخلی شدید، موج مهاجرت به فرغانه را به راه انداخت. در نتیجه‌ی این تحولات در منطقه‌ی بخارا، امرای جانی به نحو روز افزونی تحت نفوذ منغیت‌ها که از خاندان‌های آن سرزمین بودند، قرار گرفتند. محمد رحیم خان بنا بر گفته‌ی اکثر منابع، مؤسس امارات منغیت‌ها بود که به خود لقب خانی داد» (اشپولر، ۱۳۷۶: ۳۸).

نوع اقداماتی که امیران منغیت انجام می‌دادند، تفاوت در نوع نگاه آن‌ها و نیز سابقه‌ی تمدنی و فرهنگی شان را نشان می‌داد. «در زمان حکومت سلاله جدید، امارات نشین بخارا، با وجود تحمل شکست‌های سنگین خارجی و داخلی، هیچ‌گاه مورد حمله قرار نگرفت. سرکوب ازبک‌ها به شدت ادامه یافت. امارات خوقند برای مدتی به تصرف

منغیت‌ها درآمد و احیای کشاورزی و بازرگانی و هم‌چنین اسکان ازبک‌ها و دادن زمین به آنها، در این دوره رخ داد که اقدامات مهمی در این دوران به شمار می‌آید» (بارتولد، همان: ۲۷۱ و ۲۷۲). «امیران این سلسله بیش از آنکه ازبک باشند، تاجیک بودند. حکام خیوه، سپاه بخارا را بیشتر تاجیک می‌دانند، اگر چه مقامات نظامی در دست ازبک‌ها بود» (همان‌جا). «اما در باب وجه تسمیه کلمه منغیت، آن گونه که در منابع ذکر شده است، این لفظ به معنای "بینی پهن" می‌باشد» (ور هرام، همان: ۲۹۹).

از ویژگی‌های مهم دوران امارت منغیت‌ها، گسترش نفوذ روحانیان و رویکرد مذهبی است که امیران این سلسله از خود نشان داده‌اند. این رویکرد تا حدودی شکل ارتباط میان این امیران را با دولت شیعه‌ی ایران در زمان قاجار مشخص می‌نماید (گروسه، همان: ۷۹۷). همان‌گونه که از منابع می‌توان فهمید، اتحاد مذهبی این دوران، گرایش‌های مذهبی عمیق در این دوره را نشان می‌دهد. «کمک‌های حکمرانان بخارا (امام قلی‌خان و نظرمحمدخان) به روحانیان بخارا سبب شد که در این منطقه و حتی سراسر ترکستان، شور مذهبی برانگیخته شود. اتحاد مذهبی این دوران قابل قیاس با هیچ یک از دوره‌های دیگر اسلامی در این ناحیه نبوده است» (سارلی، ۱۳۶۴: ۲۲).

ظهور و رونق اندیشه‌های صوفیانه در دوره‌ی میانه‌ی حکومت منغیت‌ها، از پدیده‌های مهم و تأثیرگذار در این دوران محسوب می‌شود. این پدیده به تناوب دستاویز امیران منغیت و از آن جمله شاه‌مراد برای نفوذ بیشتر در میان مردم و تسلط بیشتر بر اینان انجام می‌شد. سابقه‌ی طریقت‌های صوفیانه در این منطقه، به قرن‌های قبل باز می‌گردد. این طریقت‌ها در این زمان مورد توجه امیران منغیت بودند. «پس از اوضاع نابسامان امارات بخارا در زمان امیر دانیال، گروهی از مردم راه و روش صوفی‌گری را در پیش گرفتند و خود را از قید و بندها و نیازها رها ساختند. تعداد آنها روز به روز افزایش می‌یافت و تنها نیاز به فردی بود که بتواند از شرایط پدید آمده و از قدرت نهانی آنها بهره جوید. این عکس‌العمل شاه‌مراد، ضد وضع موجود بود. او صوفیان را با خود همراه نمود و با این

نیروی تازه نفس توانست تا اندازه‌ای ظلم و ستم افزایش یافته بر مردم را تعدیل بخشد. صوفیان برای او لقب امیر معصوم را برگزیدند» (شمسا، ۱۰۰: ۹۹).

رواج افراطی این اندیشه‌های صوفیانه، نمی‌توانست با شرایط و اوضاع نابسامان دوران امیر دانیال بی‌ارتباط باشد. همان گونه که در گذشته نیز این سرزمین به دلیل اوضاع مشابه، شرایط کاملاً مساعدی برای رشد اندیشه‌های صوفیانه و فرقه‌های درویشی داشته است. پس از وفات امیر معصوم، اوضاع سیاسی و اجتماعی امارات بخارا تغییر چندانی نکرد. امیر حیدر، جانشین امیر معصوم، با دشواری‌های بیشتری در راه استقرار و استحکام امارات خویش مواجه بود. «امیر حیدر توانست در سال ۱۲۱۹ هجری قمری (۱۸۰۴م) حمله‌ی خیوه را دفع نماید و پس از این ماجرا، به نبردی طولانی ضد خانان خوقند دست زد. وضعیت هنگامی برای امیر حیدر دشوارتر شد که ازبک‌های ختای قبچاق در واکنش به مالیات‌های سنگین و سربازگیری اجباری، دست به شورش زدند. این شورش تا سال ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۸۲۵م) ادامه یافت و تنها پس از یک رشته نبردهای پیچیده، پایان یافت. به طور کلی حاصل این دوران، کشتارهای عظیم و جنگ‌های متعدد بود» (اشپولر، همان: ۱۰۳).

روند رو به زوال امارت منغیت در سرزمین بخارا پس از امیر حیدر، با شتاب بیشتری طی شد. فترت شش ماهه‌ی پس از مرگ امیر حیدر، اوضاع را برای به قدرت رسیدن امیر نصرالله مساعد نمود. در طی این دوره‌ی شش ماهه، حکومت امیرحسین و امیر عمر، فرزندان امیر حیدر، دوام چندانی نداشت.

پس از این رویدادها بود که امیر نصرالله، معروف به امیر قصاب، به جنایات و کشتار فراوان دست زد. سیاست‌های اقتصادی او مبتنی بر مصادره‌ی تمام زمین‌ها به نفع دربار و کشتار صاحبان معترض آنان، اوضاع اقتصادی را بیش از پیش به نابودی کشانید. اوضاع به گونه‌ای پیش رفت که حتی به کارگیری تاجیکان در امور کشاورزی نیز نتوانست سامانی به اوضاع بدهد. نصرالله خوقند را اشغال نمود و ارتشی منظم تشکیل داد. او در

چند سال آخر عمر خود، منتهای ظلم و هرزگی و عیاشی را به عمل آورد. درگیری‌های وی با خوقند و خیوه، نتیجه‌ی مهمی دربرداشت. او سرانجام در ۵۶ سالگی در سال ۱۲۷۷ هـ.ق (۱۸۶۱م) پس از ۳۵ سال حکومت درگذشت» (شمسا، همان: ۱۰۴-۱۰۷). با درگذشت نصرالله خان امیر بخارا، استقلال منغیت‌ها نیز به پایان خود نزدیک شد، اما او آخرین امیر بخارا نبود؛ زیرا مظفرالدین خان پس از این که بخارا تحت‌الحمایه روسیه شد، همچنان به عنوان دست‌نشانده‌ی روس‌ها در این سرزمین به حکومت خود ادامه داد (گروسه، همان: ۷۹۷). «حکمرانی این امیران در سال‌های ۱۳۱۸ - ۱۲۰۰ ق (۱۷۸۵ - ۱۹۲۰ م) بود. آنان از سال ۱۲۸۳ هـ.ق (۱۸۶۶م) خود را تحت‌الحمایه روسیه درآوردند» (ورهرام، همان: ۳۰۰).

در گزارش سفیری ناشناس که از دربار قاجار راهی سرزمین‌های ترکستان شده است، (دوره‌ی محمدشاه) (عباسقلی خان، ۱۳۷۳: ۵۶-۵۷)، اوضاع اجتماعی و اقتصادی امیرنشین بخارا توصیف شده است. آن گونه که از این گزارش پیداست، دخل و خرج دربار به هیچ عنوان تناسب معقولی با هم نداشته و درآمد این حکمرانی‌ها در حد هزینه‌های بالای آن‌ها نبوده است. عدم رونق کشاورزی و پرکاری ارتش در جنگ‌های میان این خان‌نشین‌ها، خزانه‌ی این دولت‌های کوچک را با کمبود پول مواجه ساخته است. «املاک ارباب - رعیتی که به پادشاه مالیات می‌دهند، از وسعت بسیار پایینی برخوردارند. حکومت در برابر این منابع مالی، اخراجات بالایی دارد. این مدخل به این مخارج کفایت نمی‌دهد. هرگز در خزانه پادشاه، یک تومان یافت نمی‌شود، به طوری که چند بار مشاهده شده است کتاب و شال و قرآن از جانب دربار به بازار آورده، فروخته‌اند» (زمانی، ۱۳۷۳: ۶۵). هزینه‌های بالای این خان‌نشین‌ها در برابر درآمد کم و رکود اقتصادی که با آن روبه‌رو بودند، فشارهای مالیاتی را بر مردم در حد گسترده‌ای بالا برد، به شکلی که قسمت بزرگی از مخارج دولت را مردم بر عهده می‌گرفتند. «هر استان، شهر یا بخش وظیفه‌ای در برابر حکومت برعهده دارد. شهرها موظفند همه ساله

مقدار معینی پول به عنوان خراج پرداخت کنند و یا متقبل بخشی از هزینه دولت مرکزی باشند. در شرق، چنین رسمی وجود داشته که محلی یا شهری متعهد به تأمین هزینه یک سازمان اجتماعی می شده است» (سارلی، همان: ۴۹).

خان نشین خوقند (فرغانه)

خوقند که قدیمی ها آن را فرغانه می خواندند، از طرف شرق به تاتارستان و چین و از مغرب به بخارا و جاکارتس و از شمال به قبایل چادر نشین تاتار و از جنوب به قره تقین و بدخشان محدود شده است. (وامبری، همان: ۴۷۳). تاجیک ها در بخارا امیرنشین مقتدری بنیان نهادند، اما در همسایگی آن ها در ناحیه ی فرغانه، ازبک ها نیروی مسلط و برتر بودند. خان نشین خوقند به دست ازبکان بنیان نهاده شد؛ به همین علت جایی در ساختار سیاسی و اجتماعی اینان برای تاجیک ها نماند و در نتیجه، اینان به مناطق کوهستانی عقب رانده شدند. جنگ های مداوم با خان نشین های ترکستان، بخش وسیعی از تاریخ این حاکمان را به خود اختصاص می دهد (وامبری، همان: ۴۷۸).

«شهر خوقند (خواقند) که امروزه در ازبکستان واقع است، در آغاز سده ی دوازدهم هجری قمری (هجدهم میلادی)، مرکز حکومت مستقلی شد که به خانان خوقند شهرت یافت. پایه های این حکومت را شاهرخ خان بنیان نهاد که نسب خود را به چنگیز می رسانید (۱۱۱۲ هـ ق = ۱۷۰۰ م). این حکومت در ایام فرمانروایی «اردنی» ناچار به اطاعت از چین شد، زیرا مرزهای شرقی آن مدام به دست چینی ها غارت می شد» (ورهرام، همان: ۳۰۱). نیروهای اجتماعی فرغانه درگیری های فراوانی با هم داشتند. «سارت ها» به عنوان جمعیتی اسکان یافته، رقابت و دشمنی دیرینه ای با ازبکان داشتند (ریو کین، همان: ۲۱). «در اینجا هم مانند خوارزم، ازبک ها خود را از سارت ها متمایز می نمودند. این سارت ها به گونه ای در فرغانه دارای قدرت سیاسی بودند و ضد ازبک ها و به خصوص تیره قبچاق ها که برای مدتی قدرت گرفتند به مبارزه مسلحانه می پرداختند»

(وامبری، همان: ۴۸۰). در قرن نوزدهم میلادی، خان‌های خوقند وسعت زمین‌های مزروعی فرغانه را با ساختن شبکه‌های آبیاری به گونه‌ای قابل توجه افزایش دادند (لاپیدوس، همان: ۵۵۹). «جنگ‌های موفقیت آمیز اینان بر ضد بخارا، باعث توسعه‌ی متصرفاتشان شد که تا ناحیه‌ی سیردریا، و از سمت شمال شرقی تا نواحی «جتی سو» گسترش یافت. این اقدامات باعث شد که اینان بتوانند قزاق‌ها و قرقیزها را نیز مطیع خود کنند» (بار تولد، همان: ۲۷۲). وجود دشمن مشترک در برابر خان نشین‌ها، بعضی مواقع اتحادهای کوتاهی را میان آن‌ها به وجود می‌آورد. در سال ۱۲۸۲ هـ.ق (۱۸۶۵م) بخارا و خوقند، استراتژی واحدی اتخاذ کردند و مشترکاً در برابر تهاجم امپریالیزم روسیه به دفاع پرداختند و بدین ترتیب توانستند در ماه ژوئن همان سال، موقتاً قشون روس را از پیشرفت باز دارند» (سارلی، ۱۳۶۴: ۲۴). با وجود این، سرنوشتی مشابه سایر خان نشین‌های ترکستان، در انتظار فرمانروایان فرغانه بود. امپراتوری روسیه به راحتی توانست این سرزمین را نیز به متصرفات خود در شرق پیوند دهد. «در تابستان ۱۸۶۵ م هنگام حکومت سید سلطان شهر تاشکند از دست خانات خوقند بیرون شد و روس‌ها به نواحی خوقند دست یافتند. خانات خوقند سرانجام در روزگار آخرین امیر ناصرالدین (۹۳-۲۹۲ ق = ۷۶-۱۸۷۵م) به تصرف حکومت روسیه درآمد» (ورهرام، همان: ۳۰۲).

خان نشین خیوه (خوارزم)

سرزمین باستانی خوارزم از زمانی که ازبکان قدرتی در آنجا به وجود آوردند، خان نشین خیوه نام گرفت، و این خان نشین که در تاریخ به خوارزم معروف است و آن را اورگنج هم می‌نامند، در میان کمربندی از صحرا محصور شده است (وامبری، همان: ۴۳۱).

این سرزمین در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی، مدام میان قدرت‌های آن زمان دست به دست می‌شد. از آن جمله نادرشاه افشار بود که حکومت آنجا را به ایرانیان سپرد. «در سال ۱۱۵۳ هـ.ق (۱۷۴۰ م) نادرشاه افشار توانست خیوه را به تسخیر درآورد و حاکمی

ایرانی بر آنجا بگمارد» (ورهرام، همان: ۳۰۰). پس از تصرف خوارزم به دست نادر، خان منصوب او نیز دوام چندانی نیافت و قونگرته‌ها در سال ۱۷۷۰ م قدرت را در خوارزم تصاحب کردند (وامبری، همان جا). «قونگرته‌ها همانند اسلاف خویش، خود را خان نامیدند و با جدیت کوشیدند که نظم را در خیوه برقرار کنند که موفق هم شدند. در ۱۸۴۰ م خان خیوه بر سرزمین وسیعی حکم می‌راند، اما بر اثر شورش ترکمن‌ها و قزاق‌ها ضعیف شد» (بارتولد، همان: ۲۶۸-۲۷۰). چنان که مشخص است، شورش ترکمن‌ها مانع از تداوم اقتدار خان نشین خیوه شده است. با وجود این، وضعیت این خان نشین در قرن نوزدهم با تلاش‌هایی که از سوی فرمانداران آن می‌شد، بهتر از قبل بوده است. هرچند که به هیچ عنوان حکومت مستقل و نیرومندی در آن جا شکل نگرفت.

«خیوه در قرن نوزدهم نیز مانند قرن‌های شانزدهم و هفدهم، یک دولت راهزنان بود، ولی در آن سرزمین در قرن نوزدهم برخلاف زمان‌های گذشته، برای ارتقای مذهب و تمدن بیش از بخارا اقداماتی به عمل آمده بود و نه‌های عظیم کشیده شده بود. این خود به ترقی و پیشرفت کشاورزی کمک فراوان کرد. در جاده‌های سرزمین خیوه بیش از دیگر جاهای ترکستان، پل وجود داشته است. سید محمد رحیم خان کتابخانه بزرگی تأسیس نمود که محققان روس نیز بدان دسترسی داشتند» (بارتولد، ۱۳۵۸: ۳۱).

تصور و آگاهی این قدرت‌های کوچک در آسیای میانه‌ی قرن نوزدهم از تحولات و رویدادهای بین‌المللی جالب به نظر می‌رسد. حاکمان خیوه در قرن نوزدهم، انگلیسی‌ها را اقوامی در همسایگی روس‌ها می‌دانستند. «روابط خوارزم با قدرت‌های این دوران این گونه بود که با انگلستان رابطه‌ی خوبی داشته است. انگلیسی‌ها از دید خوارزمیان هم‌چون بخشی از قوم روس که سرزمین‌شان در شمال قلمرو دولت روس واقع است، شناخته شده‌اند» (همان جا). هم‌چنین، این خان نشین بیشترین ارتباط را با حکومت قاجارها در قرن نوزدهم داشت. سرنوشت این حاکم نشین سرانجام در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم برای همیشه تغییر کرد؛ یعنی زمانی که خیوه تحت تسلط امپراتوری روسیه‌ی تزاری درآمد.

«خانات خیوه در سال ۱۲۸۹ هـ ق (۱۸۷۲ م) رسماً به تصرف روسیه درآمد» (وره‌رام، همان: ۳۰۱؛ حسین پور و دیگران، ۱۳۷۳: ۸۸-۸۹).

ساختار حکومتی خان‌نشین‌ها

خان‌نشین‌های مستقل سرزمین ترکستان در قرن نوزدهم میلادی، ساختار حکومتی شبیه هم داشتند. با وجود این، مهم‌ترین نهاد حکومتی برای اینان ارتش بود. وجود ارتشی منظم و مقتدر، استقلال و تمامیت ارضی این خان‌نشین‌ها را تضمین می‌نمود. در رأس هرم قدرت، امیر یا خان قرار می‌گرفت. «این امیر هم فرمانده کل قوا، هم شاهزاده و هم روحانی بزرگ محسوب می‌شد، به شکلی که پیوند میان دین و سیاست در دستگاه حکومتی از عمق زیادی برخوردار بود» (سارلی، همان: ۱۳۱-۱۴۴).

دیوان‌های مختلف، دیگر بخش‌های حکومتی این خان‌نشین‌ها را تشکیل می‌داد. «دیوان بیگی، منصبی بود که به عنوان مشاوران و منشیان دولت خدمت می‌کردند.» پروانه‌ها یا همان پیک‌های شاهی «طوق سابای» که در حکم پرچم‌دار بود و پست‌ها و مقام‌های متنوع دیگر که نظام بوروکراسی آن‌ها را تشکیل می‌داد، در خان‌نشین خیوه «ایناق» پس از امیر در رأس تشکیلات حکومتی جای می‌گرفت. عده آنها چهار نفر بودند و از خویشان شاه محسوب می‌شدند. «میاخور» نیز محاسب دربار بود» (همان‌جا). ارتش مهم‌ترین ارگان حکومتی خان‌نشین‌های بخارا محسوب می‌شد؛ ارتشی که اقوام چادرنشین و از میان آن‌ها ازبک‌ها و ترکمن‌ها، مؤثرترین و بهترین اعضای آن بود. این ویژگی ارتش در قدرتمندی آن نقش مهمی داشت، اما روحیات این صحرائنشینان به گونه‌ای نبود که مدت زمان طولانی بتوانند در ارتش خدمت کنند. پس از جنگ، این ساختار تا حدودی متلاشی می‌شد و تا جنگ بعدی ادامه داشت. این وضعیت از زبان سفیر ناشناس دربار قاجار در ترکستان، به خوبی توصیف شده است: «به هر سمتی که در خدمت پادشاه بروند، سفر آنها چهل روز بیشتر طول نخواهد کشید. اگر پادشاه بخواهد

پنج روز بیشتر بماند، اختیار ندارد، قشون متفرق می‌شود، چه فتح کرده باشد و چه شکست خورده باشد. میان خودشان می‌گویند: «سفر پیر شد و باید رفت». در ترکستان چه لشکر ماوراءالنهر و چه لشکر خوارزم و خوقند، همین احوال را دارند؛ البته این از بی-بضاعتی سلطان و بی‌اوضاعی قشون است که تدارک و سیورسات ندارند. سه من آرد هر وقت تمام شد، ناچار باید متفرق شوند و این حکایت از قدیم‌الایام متداول شده که این معجزه نباشد» (زمانی، ۱۳۷۳: ۶۵).

علاوه بر نهاد ارتش، پلیس هم در این زمان حوزه‌ی انتظامی خان‌نشین‌ها را تأمین می‌نمود. این دو نهاد در کنار هم و به موازات هم، امنیت داخلی و خارجی حکومت را در دست داشتند. «پلیس نقش‌های متنوع و گسترده‌ای در حفظ امنیت داخلی شهر بازی می‌کرد. در این جوامع توسعه نیافته و فقر زده، سطح نابرابر وضعیت معیشتی طبقات اجتماعی و عوامل ناشی از آن، طبعاً بر تشنج و هرج و مرج اجتماعی می‌افزاید. پلیس بخارا از بروز اختلافات جلوگیری به عمل می‌آورد. احتمالاً به گشودن گره و معضل نه چندان مهم اجتماعی مبادرت می‌ورزید و افراد خاطی و تبه‌کار را دستگیر و به مراجع قضایی می‌سپرد. پلیس تحت نظر امیر بود» (سارلی، همان: ۱۳۱-۱۴۴).

برخورد و تلفیق نژادهای متنوع در این نواحی، برقراری امنیت را نیز با مشکل روبه‌رو می‌ساخت؛ و این اهمیت نهاد پلیس را در این حاکم‌نشین‌ها نشان می‌دهد. تلاشی که حکمرانان خان‌نشین‌های ترکستان برای استقرار حکومتی مذهبی بر اساس موازین قرآنی از خود نشان می‌دادند، نهادهای مذهبی را در کانون توجه این امیران قرار می‌داد. امیرانی که همزمان هم بالاترین مقام حکومتی بودند و هم از بزرگ‌ترین مقام‌های مذهبی به شمار می‌رفتند. «رویکرد حاکمان ایالت‌های ترکستان در این دوره، بیشتر پایبندی به اصول مذهبی و شرعی بود و تا آنجا که امکان داشت نظارت خود را بر نهادهای زیردست حفظ می‌نمودند. در واقع ارزش‌های اسلامی در حکومت اینان مرتبه‌ای خاص داشت» (همان‌جا).

این که تا چه اندازه این امیران موفق به انطباق قوانین سنتی خود با اعتقادات اسلامی می شدند، می بایست به نیروهای تأثیرگذار در این حوزه توجه کرد. مقام های متعصب مذهبی و روحانیان در ارتباط با سنت های اقوام چادر نشین، وظیفه ی اصلی این انطباق را برعهده داشتند. «این انطباق قوانین مرسوم و سنتی پیشین با اعتقادات اسلامی معضلی بود که در نهایت اقدامات امیر را در اجرای احکام اسلامی محدود می کرد. در کنار تلاش هایی که برای برقراری حاکمیتی براساس موازین اسلامی انجام می گرفت، با وجود این امیرنشینان این نواحی در عمل نمی توانستند باعث تغییرات گسترده در ساختار کشاورزی و تجارت سنتی و اقتصاد مبتنی بر برده فروشی ایجاد نمایند و اصلاحات را در این زمینه انجام دهند» (همان جا).

حکومت قاجار و روابط آنان با آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی

سیاست فتحعلی شاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه در آسیای مرکزی

تا زمان سلطنت فتحعلی شاه، خوانین بخارا، مرو، خوارزم و سایر نواحی ترکستان، تابع دولت ایران بودند و شاه فرمان حکومت آن نواحی را برایشان صادر می کرد، ایران نسبت به آن ناحیه حاکمیت صوری داشت (عسگری و کمالی، همان: ۱۹۲-۱۹۱).

بعد از شکست های ایران از روسیه و تضعیف دولت مرکزی، نفوذ ایران در بعضی مناطق از جمله ماوراءالنهر و ترکستان، کاهش یافت (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۵۹۱). خوانین خودمختار شده بودند و دیگر توجهی به ایران نمی کردند (بلنيسکی، همان: ۱۲۵) ترکنازی و قتل و غارت امرای ترکمان، به همراه زورگویی مرزداران روسیه، آرامش مردمان این ناحیه را سلب نمود؛ به همین علت بسیاری از مردم برای رهایی از این آشفته بازار به نواحی داخلی پناهنده شدند. در سال ۱۲۴۸ هـ.ق، عباس میرزا توانست با کمک فرزندش خسرومیرزا تا حدودی آرامش را در این منطقه برقرار نماید. آن ها قلعه های ترشیز، قوچان و سرخس را تصرف کردند. با فتح سرخس ترکمن ها تارومار شدند و چند

هزار ایرانی دربند آزاد گردید، و خان خیوه که دیگر متحدی نداشت، تسلیم ایران شد و خراجگزاری را پذیرفت (اسنادی از روابط ایران با مناطق آسیای مرکزی، مؤسسه‌ی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲، سند ش ۱۰، صص ۹۴ و ۹۵).

با فوت عباس میرزا و فتحعلی‌شاه، ترکمن‌های حوالی خراسان و استرآباد تجاوزات و شرارت‌های سابق را از سر گرفتند و به کاروان‌ها و مسافران دستبرد می‌زدند و آنان را به اسارت و بردگی می‌بردند. دولت ایران نمی‌توانست به راحتی به این آشوب‌ها پایان دهد؛ زیرا هرگاه ترکمانان با قوای ایرانی روبه‌رو می‌شدند و شکست می‌خوردند، به پناهگاه‌های خود در دریای خزر روی می‌آوردند و این‌گونه از دست نیروهای دولتی رهایی می‌یافتند (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۶۲ و ۱۶۱). بر طبق عهدنامه‌ی ترکمانچای، ایران از کشتیرانی در دریای خزر محروم بود، از این رو، به روس‌ها متوسل شد تا چند ناو جنگی به مدت پانزده روز در اختیار اردشیر میرزا که از سوی محمدشاه مأمور سرکوبی ترکمانان شده بود، قرار دهد (ر.ک: اسنادی از روابط ایران با آسیای مرکزی، سند‌های ش ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶). روس‌ها با این پیشنهاد موافقت کردند، اما چون نمی‌خواستند قدرت ایران در منطقه تقویت شود، در اعزام کشتی تعلل ورزیدند، تا بعد از تحلیل رفتن قوای ایران، خودشان شورشیان را سرکوب نمایند و موفقیت به نام آنان ثبت گردد. پیش از آن‌که روس‌ها به خلیج حسن‌قلی برسند، اردشیر میرزا موفق شد ترکمانان را سرکوب کند و منطقه را از شر آن‌ها آسوده نماید.

فرماندهان روسی نه تنها هیچ کمکی به ایران نکردند، حتی باب مرآوده با سران ترکمن را باز کردند. در سال ۱۲۵۶ هـ ق دسته‌ای از کشتی‌های روس به بهانه‌ی جلوگیری از آشوب و ترکتازی ترکمن‌ها، دست اندازی به سواحل خزر را آغاز کردند، جزیره‌ی آشوراده را اشغال کردند و آن را مقر دریایی خود قرار دادند و پایگاه نظامی در جزیره تأسیس نمودند (تکمیل همایون، ۱۳۷۹: ۴۴-۵۵). هر چند ایران به این اقدام اعتراض کرد، اما روسیه به آن توجهی ننمود و حتی به حاکم مازندران هشدار داد که از

تحریک بومیان جزیره علیه اشغالگران خودداری نماید (سندش ۱۳، ص ۱۰۸؛ ش ۱۶، ص ۱۱۶). در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، امیر کبیر صدراعظم با کفایت و اصلاح طلب، تصمیم گرفت از طریق دوستی، امرای خوارزم را که همواره مایل به تبعیت از دولت ایران بودند (هدایت، همان: ۱۲۵) و تا زمان فتحعلی شاه هم از ایران تبعیت می کردند، مطیع و فرمانبردار دولت مرکزی نماید. به همین منظور، رضاقلی خان هدایت را برای ملاقات و مذاکره با محمدامین خان حاکم خيوه فرستاد، اما با قتل نابهنگام امیر کبیر، این مأموریت نتیجه‌ای به همراه نداشت (سپهر، ۱۳۳۷: ۱۲۴۶).

در دوره ی صدارت آقاخان نوری، نه تنها اقدامی برای حفظ این مناطق صورت نگرفت، بلکه وی با اقدامات نسنجیده، ایران را درگیر مسائل دیگری نمود که جدایی افغانستان مهم ترین پیامدش بود؛ اما اتفاق مهم دیگری که به زیان ایران تمام شد، شکست روسیه در جنگ کریمه از فرانسه و انگلستان بود (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۶۰). تزار روس به این نکته پی برد که توسعه طلبی در غرب با موانع جدی روبروست و شرق فرصت و امکانات بیشتری در اختیارش قرار می دهد. چنان که پیش از این در معاهده ی گلستان به سال ۱۲۲۸هـ ق و ترکمانچای به سال ۱۲۴۳ هـ ق، موفق گردیدند قسمت های وسیعی از خاک ایران را جدا نمایند. منطقه شرق خزر به محل منازعه ایران و روسیه تبدیل شد. دولت ایران با آن که توانایی لازم را نداشت، اما نمی خواست به راحتی این قسمت را از دست بدهد.

در سال ۱۲۷۰هـ ق، پس از ناکامی ناصرالدین شاه در افغانستان و واگذاری آن منطقه به انگلستان، درصدد برآمد به شورش های ترکستان پایان دهد. سلطان مرادمیرزا حاکم خراسان، سران ایلات یاغی را دستگیر و مرو را تصرف کرد، محمدامین خان عامل اصلی ناآرامی ها در درگیری ها کشته شد، اما این موفقیت دوام چندانی نیاورد، حمزه میرزا جانشین سلطان مراد، فاقد توانایی سلف خود بود؛ از این رو، با قوام الدوله وزیر خراسان، بر سر نوع برخورد با ترکمان ها اختلاف پیدا کرد. سران ترکمن از این فرصت بهره بردند و

سپاه ایران در مرو شکست فاحشی خورد و متلاشی شد و مرو به دست تراکمه افتاد. این آخرین زورآزمایی نظامی حکومت قاجار برای بازپس گیری منطقه بود (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۵۴).

با وجود این شکست، ایرانیان هدف مطیع ساختن ترکمن‌ها را ادامه دادند. میرزا حسین خان سپهسالار برای آخرین بار در این زمینه به تلاش‌های دیپلماتیک دست زد. او حاج میرزا رضیخان معظم‌الملک را مخفیانه به مرو فرستاد. پس از گفتگوهای مفصل، ترکمن‌ها حاضر به تمکین از ایران شدند، حاکمی بر شهر مرو گماشته شد و ترکمن‌ها موافقت کردند ۲۰ نفر از سران را برای مذاکره و عقد قرارداد به دربار ایران بفرستند. روس‌ها از این قضیه آگاه شدند و با تلاش بسیار مانع سفر سران به تهران گردیدند. روسیه از ضعف ایران و گرفتاری انگلستان در شورش‌های هند، نهایت بهره را برد؛ زیرا چون میدان را خالی از رقیب دید، ابتدا ترکمن‌ها را تحریک به شورش علیه ایران نمود، و سپس ماشین جنگی خود را به کار انداخت و به بی‌نظمی و هرج و مرج در منطقه پایان داد. در سال ۱۲۷۲ هـ.ق، ژنرال کلو خوسکو ۲۰ هزار قشون خورقندی را در محل اوزون آقاج شکست داد و قلعه مستحکم آن را به نام توقماق قلعه، تصرف نمود و قلعه‌ی نظامی قاذالا را در ساحل سیحون برای نظامیان روس برپا کرد.

این پیشروی، موجب هراس انگلستان شد. بنابراین، انگلستان در صدد برآمد از پیشروی بیشتر رقیب ممانعت نماید و از دست‌اندازی روسیه به افغانستان، که طبعاً تهدیدی برای هند بود، جلوگیری کند. پس از مذاکرات مفصلی که بین لرد گرانویل و پرنس گورچاکف صورت گرفت، دو کشور با هم توافقاتی کردند، که طبق یکی از بندهای آن، روسیه متعهد شد که از رود جیحون عبور نکند و از هرگونه اعمال نفوذ در افغانستان خودداری ورزد (هوشنگ مهدوی ۱۳۷۵: ۲۸۵). بدیهی است که این توافق هم هیچ نفعی برای ایران نداشت. روسیه به تعهدات خود عمل نکرد و برای تثبیت موقعیتش در منطقه، خط آهن کشید تا به راحتی نیروهای خود را جابه‌جا نماید.

ژنرال کافمان از طرف تزار به فرمانروایی آسیای میانه منصوب شد و لشکرکشی‌ها را با جدیت پیش برد. لازارف توسعه‌طلبی‌ها را ادامه داد و تا آغاز دهه‌ی ۱۲۹۰ هـ ق شهرهای بخارا، سمرقند، تاشکند، خیوه و مرو، به‌طور کامل به تصرف روسیه درآمد و بدین گونه سرزمین و کرانه‌ی آمودریا و اراضی شمالی روداترک از حاکمیت ایران خارج شد. اسکوبلف فرمانده روسی در سال ۱۲۹۸ هـ ق گوگ‌تیه، آخرین پایگاه ترکمان‌ها، را اشغال کرد و با خشونت تمام تکه‌ها را سرکوب نمود، تا به جنگ و گریز و جنگ‌های نامنظم ترکمانان که صدمه‌ی زیادی هم به روس‌ها وارد کرده بودند، پایان داده شود. ناصرالدین شاه از این که به ناامنی‌ها پایان داده شد، خوشحال به نظر می‌رسید، اما می‌بایست به زودی پای میز مذاکره بنشیند و او هم مانند نیای خود، ناحیه شرقی را به روسیه واگذار نماید (مدنی، بی تا: ۳۷۵). در ۲۶ محرم ۱۲۹۹ عهده‌نامه آخال ۵ در چهار فصل به امضای میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملک، وزیر خارجه‌ی ایران، و ایوان زینویف، وزیر مختار روسیه، رسید.

قرارداد آخال^۱

قرارداد آخال، قراردادی است که میان امپراتوری روسیه و قاجاری ایران در ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۸۱ م (۱۲۹۹ هـ ق/ ۱۲۶۰ هـ ش) برای تعیین مرزهای دو کشور در مناطق ترکمن نشین شرق دریای خزر بسته شد. این پیمان به اشغال خوارزم به دست روسیه‌ی تزاری رسمیت بخشید.

آخال تکه، یا آخل تکه، نامی است که در سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۰۷ هـ ق/ ۱۸۸۲-۱۸۹۰ م، بر شهرستانی از استان ماوراء خزر اطلاق می‌شد و هم اکنون قسمتی از آن،

^۱ آخال امروزه یکی از استان‌های ترکمنستان با مرکزیت عشق‌آباد است. برای اطلاع از مفاد این معاهده، رک: به مؤسسه‌ی وزارت امور خارجه، سندهای ش ۳۶، ص ۱۸۳؛ ش ۳۷، ص ۱۹۶. همچنین رک: علی‌اصغر شمیم، *ایران در دوره‌ی ناپلئون تاجار*، تهران، مدبر، ۱۳۷۴، صص ۲۵۱ و ۲۵۲.

معروف به عشق آباد، مرکز ترکمنستان شوروی است. آخال اسم محل و تکه نام قبیله‌ی ترکمن ساکن در این سرزمین است (موسوی بجنوردی و همکاران، ۱۳۸۳: ۸۹).

پیمان آخال یا پیمان آخال تکه، معاهده‌ای است که در زمان ناصرالدین شاه بین روسیه‌ی تزاری و ایران، برای تعیین مرزهای دو کشور در مناطق ترکمن نشین شرق دریای خزر بسته شد. در نتیجه‌ی این قرارداد، بخشی از گستره‌ی ایران، از مرزهای شمال خراسان تا رود تجن، به تصرف روسیه‌ی تزاری درآمد.

قرارداد آخال در تاریخ ۲۳ آذر سال ۱۲۶۰ هـ ش / ۲۲ محرم ۱۲۹۹ هـ ق و ۱۴ دسامبر ۱۸۸۱ م، میان میرزا سعیدخان مؤتمن الملک انصاری، وزیر امور خارجه ایران، و ایوان زینووف، وزیر مختار روسیه، در تهران منعقد شد و ناصرالدین شاه ناگزیر تن به امضای این قرارداد داد. با این پیمان در واقع ناصرالدین شاه که هیچ‌گاه نتوانسته بود ترکمن‌ها را شکست دهد، حکومت روسیه را بر این مناطق به رسمیت شناخت و ایران و روسیه برای اولین بار در ناحیه‌ی شرق دریای خزر با یکدیگر همسایه شدند (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۹۶).

پس از عقد قرارداد مزبور، محمد صادق خان قاجار امیر تومان (امین نظام) از طرف ایران مأمور شد که با نمایندگان روسیه در تعیین حدود همکاری کند. بدین منظور یک پروتکل در قریه‌ی حصار، و دو پروتکل دیگر در ۲۱ و ۲۲ جمادی الاولی سال ۱۳۱۲ هـ ق در عشق آباد به امضای طرفین رسید (مدنی، ۱۳۸۶: ۴۰۱).

انعقاد این پیمان در شرایطی صورت گرفت که نیروهای روس که تا سال ۱۲۸۰ هـ ق / ۱۸۶۳ م اطراف آرال، سمرقند و تاشکند را تصرف کرده بودند، در سال ۱۸۶۸ م خان بخارا را نیز شکست دادند و حاکمیت خود را بر بخارا و سمرقند تثبیت کردند (شمیم ۱۳۸۰: ۲۵۶). از نظر سیاسی، هر چند به باور ناصرالدین شاه تصرف مرو و آخال از سوی روس‌ها، ایران را از تجاوزات ترکمانان مهاجم نجات می‌داد (مدنی، همان: ۴۰۰)، ولی این تهاجمات سال‌های بعد نیز ادامه داشت و دولت روسیه هیچ اقدامی به منظور پیش‌گیری از آن به عمل نیاورد. به دنبال قتل ناصرالدین شاه، اوضاع ایران رو به

وخامت بیشتر نهاد و ضعف حکومت مرکزی بیشتر نمایان شد، چنان که این امر خودسری ترکمانان مروی و آخالی مقیم اتک را باعث شد؛ تا آنجا که از فرمانبرداری نسبت به دولت ایران و پرداخت مالیات سرپیچی کردند. بنابراین، ایران از پیمان آخال هیچ نتیجه‌ای به دست نیاورد، اما روسیه از آن حداکثر استفاده را نمود.

پیمان آخال همچنین به ضرر ترکمن‌ها بود، زیرا با مصالح سنتی قوم ترکمن همخوانی نداشت. میان آنان مرز کشیده شد، و با قرار گرفتن شان در دو کشور مستقل، اتحاد آنان به تفرقه گرایید. ترکمن‌های ایران که بر اساس موافقت نامه‌ی دو دولت هر سال برای چراندن گله‌های خود به آن سوی مرز کوچ می‌کردند، باید به هر دو دولت مالیات می‌دادند و این موضوع مقامات روسی و ایرانی را در گردآوری مالیات دچار مشکل کرده بود (گلی، ۱۳۶۶: ۱۶۸).

به لحاظ جغرافیای سیاسی نیز این پیمان به ضرر ایران طراحی گردید، زیرا خطوط مرزی کاملاً به نفع روسیه تعیین شد و بهترین زمین‌هایی که ظرفیت فوق‌العاده‌ای برای کشاورزی و دامپروری داشتند، از ایران جدا گردید. به گفته‌ی لرد کرزن، «روس‌ها در ضمن انعقاد قرارداد مرزی اولاً کوه‌های بلند مرتفع سرحدی را در مرز خودشان انداختند، سپس سرچشمه رودخانه‌ها را نیز جزء خاک روسیه ثبت کردند که هر وقت اراده نمایند آب را از ده‌های ایران قطع کنند و در نتیجه محصول خراسان را تباه سازند» (کرزن، ۱۳۸۰: ۱۹۸). علاوه بر این، دولت ایران تعهد کرده بود که اجازه ندهد در امتداد رودهایی که وارد خاک روسیه می‌گردد، روستای جدید ساخته شود، یا اراضی زراعی آن مناطق گسترش یابد، یا برای زمین‌های در حال کشت، بیش از حد آب مصرف شود.

بر اساس این تعهد، نماینده‌ی روسیه، کشاورزی در زمین‌های بین دو روستای ینگگی قلعه و دربند شرقی را که یک فرسخ مسافت داشت و تقریباً در تمام مواقع سال توسط کشاورزان ایرانی زراعت می‌شد، ممنوع کرد؛ زیرا گسترش کشاورزی در این منطقه را باعث کمبود آب در منطقه‌ی متعلق به دولت روسیه می‌دانست. در سال

۱۳۱۴ هـ ق نیز قزاق‌های روسی در «خان کران»، دو فرسنگی «سرخس ناصری»، اقامت گزیدند و مجرای آب سرخس ناصری را به سوی سرخس کهنه که در تصرف خودشان بود، برگرداندند و سرخس ناصری رو به ویرانی نهاد و بدین گونه، ناحیه‌ی حاصلخیزی از ایران از مدار و چرخه‌ی اقتصادی خارج شد (مخبر، ۱۳۲۴: ۷). روسیه به راحتی بر منطقه‌ای تسلط یافت که هم به لحاظ سیاسی و هم اقتصادی برایش حائز اهمیت بود. هدف سیاسی، نزدیکی به هند و اعمال فشار بر انگلستان، هدف اقتصادی، دستیابی به بازار بزرگ مصرف و مواد خام، همچنین بازشدن دروازه‌ی تجارت با آسیای جنوبی بود.

گسترش نفوذ و حاکمیت روس‌ها بر آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی

از بین تمام دولت‌های خارجی که با آسیای مرکزی ارتباط دائم دارند، هنوز روسیه مقام اول را دارا می‌باشد (وامبری، همان: ۴۹۹). تزارهای روس از دیرباز همواره به آسیای مرکزی توجه داشتند و گسترش نفوذ و تسخیر خود در آنجا را سرلوحه‌ی مهم طرح‌های استراتژیک توسعه طلبانه‌ی خود می‌دانستند. شاید تلاش‌های منظم روسیه برای تسلط بر آسیای مرکزی به قرن شانزدهم میلادی و عصر ایوان مخوف برگردد. او هیئت‌های مختلف مذهبی را برای تبلیغ در آسیای مرکزی فرستاد تا شاید راه نفوذی به این منطقه بگشاید (کولایی، همان: ۲۱). در همین دوره (سال ۱۵۵۶م/ ۹۶۳ هـ ق) بود که استراخان به دست سپاهیان ایوان مخوف افتاد. (ریوکین، همان: ۱۱).

در زمان پتر کبیر، توجه روسیه به این منطقه توسعه‌ی بیشتری یافت. او بر سر منضم نمودن آسیای مرکزی به روسیه، طرح استراتژیکی دو جانبه‌ای داشت: به طور خلاصه، طرح مذکور به این قرار بود که سپاهیان روس از دو طرف دریای خزر، یعنی از هر دو حوزه‌ی رود ارس و اترک، به آسیای مرکزی حمله‌ور شوند و راه‌های منتهی به هند و

چین را تصرف کنند. پتر برای تحقق این هدف، چند بار به خیوه حمله کرد، ولی با شکست مواجه شد. پس از پتر کبیر، روس‌ها در سرتاسر قرن هجدهم تلاش خود را صرف گسترش نفوذ در داخل استپ‌های قزاق کردند. این منطقه دارای جمعیت بسیار پراکنده‌ای بود و بین سیبری و آسیای مرکزی قرار داشت. در این منطقه‌ی وسیع، خان‌نشین‌های اردوی کوچک و اردوی میانه و اردوی بزرگ، به ترتیب در فاصله‌ی غرب به شرق، در جنوب روسیه حکومت داشتند و قدرت در دست کازاخ‌ها (قراقزیزها) و قزاق‌ها بود. روس‌ها با تلاش فراوان در پایان قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی توانستند کازاخ‌ها را شکست دهند و مراتع آن‌ها را بگیرند و به قزاق‌ها که تابع روس‌ها بودند، واگذار کنند (کولایی، همان‌جا).

بدین ترتیب بود که در میانه‌ی قرن نوزدهم میلادی، مرزهای خود را به ماوراءالنهر رساندند و از آن پس، آنان با خان‌نشین‌های خیوه، بخارا و خوقند همسایه شدند. هر چند که پس از غلبه‌ی روس‌ها بر کازاخ‌ها، روس‌ها هر زمان با شورش‌هایی از سوی کازاخ‌ها مواجه می‌شدند، ولی در برابر نیروهای برتر و مجهز به سلاح‌های جدید روسیه نمی‌توانستند مقاومت زیادی انجام دهند (بنتیگسن، همان: ۳۰). به تدریج که سپاهیان روس به آسانی بر طوایف قزاق، ازبک و ترکمن پیروز می‌شدند، فاصله‌ی روس‌ها و انگلیسی‌ها که در این زمان (۱۸۳۹م/۱۲۵۴هـ.ق) به سوی بلوچستان و افغانستان نفوذ کرده بودند، کمتر می‌شد و خطر برخورد منافع دو قدرت رقیب را دو چندان می‌کرد.

از نظر انگلیسی‌ها، نفوذ روس‌ها در آسیای مرکزی، اگرچه مایه‌ی ترس و وحشت نبود، بلکه موجب اضطراب و نگرانی می‌شد (کاظم زاده، همان: ۱)، در میانه‌ی قرن نوزدهم میلادی و با پیشروی روس‌ها در آسیای مرکزی، تزار روس تحت تأثیر دو سیاست متفاوت در این منطقه قرار داشت. در حالی که ژنرال میلویتین، از فرماندهان برجسته‌ی روس، به پیشروی در آسیای مرکزی و ادامه‌ی آن معتقد بود، صدر اعظم روس، گورچاکف، تزار روس را به احتیاط در این امر سفارش می‌کرد. از این رو، در

سال ۱۸۶۴م / ۱۲۸۰هـ.ق، به دستور تزار چندین مجلس مذاکره برای بحث درباره‌ی مسائل آسیای مرکزی تشکیل شد (همان: ۶). نتیجه‌ی این جلسات توافق بر ادامه‌ی فتوحات در آسیای مرکزی بود. روس‌ها در ابتدا با اجتناب از درگیری مستقیم با بخارا، خیوه و خوقند، رشته عملیات نظامی محدودی را در مرزهای خوقند آغاز کردند. آن‌ها در امتداد سیردریا به سوی کوه‌های قرقیزها به طرف جنوب حرکت کردند و توکماک را در سال ۱۸۶۰م / ۱۲۷۶هـ.ق، جولک را در سال ۱۸۶۱م / ۱۲۷۷هـ.ق و ترکستان، اولی‌اتا و سرانجام چیمکنت را در سال ۱۸۶۴م / ۱۲۸۰هـ.ق به تصرف خود درآوردند (ترنزیو، ۱۳۶۳: ۱۳۷).

سرفرمانده‌ی روس، ژنرال چرنیف، در چیمکنت مستقر شد. وی کوشید تا تاشکند را که از شهرهای مهم خوقند بود، بگیرد، اما شکست خورد. چرنیف در سال ۱۸۶۵م / ۱۲۸۱هـ.ق سرانجام توانست تاشکند را به تصرف خود درآورد (ریوکین، همان: ۲۱). این پیروزی موجب نومی‌دی و یاس مردم بومی و بالا رفتن توان روس‌ها در ترکستان شد. امیر بخارا از پیروزی‌های روسیه بیمناک شد و خشمگین از چرنیف، تصمیم گرفت در مقابل روس‌ها واکنش نشان دهد. او از روس‌ها خواست که تاشکند را ترک گویند و در همان زمان خدایارخان با حمایت بخارا و به انتخاب آن‌ها، جانشین خان بی کفایت خوقند شد. نیروهای روسی، سپاهیان بخارا را مغلوب و خوقند و اوراتیوب را به تصرف درآوردند و بار دیگر آن‌ها را در نبرد دریایی-گورانی شکست دادند. پس از آن استان ترکستان به صورت یک فرمانداری مستقل درآمد، که مرکز آن تاشکند بود و سپس به دو استان تقسیم شد: سیردریا و سیمیرچ (همان: ۲۳).

ژنرال کافمن که از فرماندهان با کفایت روسیه بود، به عنوان اولین فرماندار کل ترکستان منصوب شد. از سوی تزار اختیارات زیادی به او داده شد. او در سال ۱۸۶۷م / ۱۲۸۳هـ.ق، پیمان صلحی با خوقند منعقد کرد، اما جنگ با بخارا را ادامه داد. در همان سال توانست بدون جنگ، شهر مهم سمرقند را تصرف نمود. ارتش بخارا به روس‌ها

حمله برد، اما نتوانست کاری از پیش ببرد و ناچار شد پیمان صلحی را بپذیرد که به موجب آن، این سرزمین دست نشانده و تابع روسیه می شد (همان: ۲۵). روس ها در سال ۱۸۹۶م/۱۳۱۳هـ ق بندر کراسنودسک را بنا کردند. این بندر به صورت پایگاهی برای پیشروی آنان در صحرای ترکمنستان درآمد. در این میان، خيوه، که بیابان های خشک و لم یزرع آن را احاطه کرده بود، هنوز به تصرف روس ها در نیامده بود. در سال ۱۸۷۳م/۱۲۸۹هـ ق ژنرال کافمن به سوی خيوه رفت و خان را وا داشت که تابعیت روسیه را بپذیرد. بدین ترتیب، هر سه خان خيوه، خوقند و بخارا تحت الحمایه ی روسیه شدند.

در سال ۱۸۷۹م/۱۲۹۶هـ ق سربازان روسی برای سرکوبی قبایل ترکمن، تکه، حرکت کردند. روس ها ابتدا در سال ۱۸۸۰م/۱۲۹۷هـ ق در گوگ تپه شکست خوردند، اما آنان با احداث خط راه آهن استراتژیک از ساحل دریای خزر به مناطق داخلی آسیای مرکزی، با آمادگی بیشتری به فرماندهی ژنرال اسکولف، برای سرکوبی قبایل تکه وارد عمل شدند. در جنگ خونین گوگ تپه در سال ۱۸۸۱م/۱۲۹۸هـ ق، سرانجام روس ها موفق به شکست قبایل تکه شدند و ایالت ماورای خزر را که بخشی از ترکمنستان بود، به وجود آوردند و تحت سیطره ی خود قرار دادند. در سال ۱۸۸۴م/۱۳۰۱هـ ق آخرین پایگاه های مقاومت بومیان، یعنی ترکمانان ساکن بیابان های ماری و تجن، قدرت روسیه را به رسمیت شناختند و با امضای قرارداد مرزی آخال با ایران، توانستند آسیای مرکزی را تحت سیطره ی خود در آورند (اسنادی از روابط ایران با آسیای مرکزی، ۱۳۵۴: ۱۳).

رقابت روس و انگلیس در آسیای مرکزی

در ابتدا رقابت روس و انگلیس در خصوص آسیای مرکزی یک توهم پوچ و باطل بود. چون که ایلات ترکستان دارای زندگانی سخت و اخلاقی خشن و غیر متمدن بودند و روسیه حاضر شد که این وظیفه ی مهم و پر خرج را به عهده بگیرد و کوچک ترین

دلیلی نداشت که انگلستان نسبت به چین سیاست ترقی خواهانه‌ای حسادت نماید و یا به آن چشم طمع داشته باشد (وامبری، همان: ۵۳۳). تمدن عیسوی برای مردم آسیای مرکزی موهبتی بزرگ به‌شمار می‌رفت. آسیای مرکزی برای دو کشور روس و انگلیس اهمیت سیاسی داشت، زیرا انگلستان با در دست داشتن هندوستان نمی‌توانست پیشرفت‌های تدریجی روسیه را در شرق با خونسردی تلقی کند و به همین دلیل اهمیت سیاسی بر جنبه اجتماعی آن می‌چربید.

روسیه دائماً به فکر راه‌های جدید به سمت جنوب بود. اشغال افغانستان توسط انگلیسی‌ها و اتحاد روس و ایران که منجر به اردو کشی بر علیه خیوه شد، اولین قدمی بود که باعث مذاکرات سیاسی بین هیئت وزیران سن پترزبورگ و لندن در خصوص ترکستان گردید. پس از آن تاریخ، تا حدی آرامش جای کشمکش اولیه را گرفت (همان: ۵۳۴). انگلیس در نتیجه ی عدم توفیق در اجرای نقشه‌هایش، به داخل مرزهای خود مراجعت نمود؛ ولی روسیه بدون سر و صدا به پیشروی خویش ادامه داد و در اثر تغییر و تبدیل‌های مهم، مرزهای خود را در سمت ترکستان پیش برد. مثلاً در مغرب آسیای میانه، نزدیک دریای آرال و اطراف آن، نفوذ مسکو رو به فزونی گذاشت و به استثنای مصب جیحون، تمام قسمت غربی دریای آرال سرزمین روس شناخته شد (همان: ۵۳۵).

واکنش انگلیسی‌ها

با حضور روسیه در آسیای مرکزی، دولت بریتانیا شدیداً نگران نزدیکی روسیه به هندوستان بود و مسیر افغانستان و نزدیکی به این منطقه، این نگرانی را افزایش می‌داد (دیدرل، ۱۳۰۸: ۱۹۶). رقابت‌های روسیه و انگلستان در آسیای مرکزی و پیرامون آن در طی این دوران، به "بازی بزرگ" معروف شد (ترنزیو، همان: ۲۳۲؛ کولایی، همان: ۲۳). روسیه توسعه‌ی حضور خود در آسیای مرکزی را برای متمدن سازی این نواحی اعلام

می کرد. انگلستان گه گاهی با اشغال آسیای مرکزی به دست روس ها مخالفت نشان می داد (ترنزیو، همان: ۱۵۶). آنان هرگز مایل نبودند که روس ها به طرف هندوستان پیشروی کنند و می خواستند مانع اشغال خان نشین های خيوه، بخارا و خوقند به دست روس ها شوند. اما درگیری انگلیسی ها در این زمان در پی شورش هندوستان و جنگ با افغانستان، مانع از فعالیت گسترده ی آنها در آسیای مرکزی بود (هوشنگ مهدوی، همان: ۲۸۵). با این حال، انگلیسی ها عواملی را می فرستادند تا مردم را به مقاومت در برابر روس ها تحریک کنند. همچنین بارها از طریق دیپلماسی به روس ها هشدار دادند. انگلیسی ها حتی ایرانیان را به مقابله با روس ها و جلوگیری از نفوذ روسیه به مرزهای شرقی ایران تحریک می کردند و وعده ی کمک و مساعدت می دادند (محمود، ۱۳۷۳: ۲۷۳). این در حالی بود که ناصرالدین شاه قاجار، با تکیه بر همین حمایت ها در ابتدا واکنش هایی را بر ضد روس ها انجام داد اما با گذشت زمان و مشاهده ی عدم حمایت انگلیسی ها، نسبت به روس ها تغییر رویه داد و حاضر به انجام گرفتن معامله و مذاکره با روس ها نشد (محمود، ۱۳۷۳: ۲۷۵). از طرف دیگر، دیپلماسی در خانات، هیچ موفقیتی به همراه نداشت؛ به خصوص در خان نشین بخارا از رفتار انگلیسی ها در هندوستان آگاه بودند و به همین دلیل، چندان اعتمادی به حمایت های آنان نکردند.

روسیه برای تعیین مرزهای خود با افغانستان که تحت تسلط انگلیسی ها بود، خواستار مذاکره شد. بدین منظور کمیسیونی مرکب از نمایندگان انگلیس و روسیه برگزار شد و سرانجام در سال ۱۸۸۷م/ ۱۳۰۴هـ.ق، مرز بین افغانستان و آسیای مرکزی (روسیه) تعیین شد. ایالت ترکستان تا سال ۱۸۸۶م/ ۱۳۰۳هـ.ق به سه بخش تقسیم شد: استان سیردریا، استان فرغانه و حوزه ی زرافشان. در سال ۱۸۸۸م/ ۱۳۰۵هـ.ق راه آهن احدایی تا سمرقند کشیده شد. بدین ترتیب، در پایان قرن نوزدهم میلادی، همه ی بخش های آسیای مرکزی در تحت تابعیت روس درآمد (ریوکین، همان: ۲۶).

نتیجه گیری

به طور کلی، ساختار سیاسی- اجتماعی خان نشین های آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی عقب مانده و ابتدایی بود. سه نوع مالکیت در آن نواحی وجود داشت: دولتی، خصوصی، وقفی.

مالکیت دولتی بر دو نوع دیگر تفوق داشت و غالباً توسط اجاره کنندگان اداره می شد. بسیاری از روستاییان زمین نداشتند. فعالیت اقتصادی به طور عمده محلی بود. برده داری در سراسر این سرزمین ها رایج بود. سازمان اداری و نظامی خان نشین ها بسیار عقب مانده بود و فقط در خيوه به دلیل محدود بودن قلمرو آن، تا حدودی تمرکز سازمانی به وجود آمده بود. ولایات این خانات همواره با قدرت مرکزی در حال جنگ و ستیز بودند و تفوق سیاسی بر چند قوم مختلف، منجر به درگیری می شد. از سوی دیگر، نبردهای میان خانات حاکم، رؤسای قبایل و ایلات، عشایر و جمعیت های اسکان یافته ی شهری، حکومت های محلی را تضعیف و همچون طعمه ای آماده در معرض تاخت و تاز روس ها قرار می داد.

روسیه که در پی امن کردن مرزهایش و کسب نظارت بر تجارت و بهره برداری از زمین های حاصلخیز کشاورزی بود، استپ های تاتار و قزاق را به قلمرو خویش افزود. نفوذ بیشتر روس ها در این منطقه، به خصوص در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن نوزدهم میلادی، به این کشور امکان می داد که در روابط خود با ایران و هند از امتیازات سیاسی و تجاری برخوردار شود و از دشمنی بریتانیا بکاهد. اما شاید انگیزه ی اصلی روس ها در توسعه جویی، جاه طلبی فرماندهان و تمایل تزار به این بود که ابتکار عمل در دست آن ها باشد و از پیروزی، هایشان سود جویند؛ به خصوص این که روس ها تازه از شکست در جنگ های کریمه خلاصی پیدا کرده بودند. در واقع روس ها به دلیل خلأ قدرت در این منطقه، گرفتاری انگلیسی ها در هند و افغانستان و همچنین ضعف و ناتوانی حکومت قاجار،

توانستند بدون رقیب جدی در آسیای مرکزی یکه تازی کنند و در اواخر قرن نوزدهم میلادی این مناطق را ضمیمه ی قلمرو خود نمایند.

کتابنامه

۱. اسنادی از روابط ایران با مناطق آسیای مرکزی، ۱۳۷۲. مؤسسه ی وزارت امور خارجه، سند ش ۱۰.
۲. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. ۱۳۶۷، **تاریخ منتظم ناصری**، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، چ ۱، ج ۳، تهران، دنیای کتاب.
۳. بارتولد، ولادیمیر ویچ. ۱۳۷۶، **تاریخ ترک های آسیای میانه**، ترجمه ی غفار حسینی، تهران، انتشارات توس.
۴. بلنیتسکی، الکساندر مارکوویچ. ۱۳۸۱، **خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)**، ترجمه ی پرویز ورجاوند، تهران، مؤسسه ی مطالعات فرهنگی.
۵. بنتیگسن، الکساندرو پراکس آپ. ۱۳۷۰، مسلمانان شوروی (گذشته، حال، آینده)، ترجمه ی کاوه بیات، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلام.
۶. ترنزیو، پیر کارلو. ۱۳۶۳، رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. ترنزیو، پیر کارلو. ۱۳۶۳، **رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان**، ترجمه ی عباس آذین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. تکمیل همایون، ناصر. ۱۳۷۹، **سرگذشت دریای مازندران**، چ ۲، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی.
۹. جهانبانی، امان الله. ۱۳۳۶، **مرزهای ایران و شوروی**، تهران، چاپخانه ی مجلس.
۱۰. جهانگیر میرزا. ۱۳۲۷، **تاریخ نو**، به کوشش عباس اقبال، تهران، کتابخانه ی علی اکبر علمی و شرکاء.

۱۱. حسین پور، اکرم. ۱۳۷۶، **ماهیت تحول در آسیای میانه و قفقاز**، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
۱۲. خورموجی، محمد جعفر. ۱۳۴۴، **حقایق الاخبار ناصری**، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، کتابفروشی زوار.
۱۳. دیدرل، سلطان. ۱۳۰۸، **روس‌ها و انگلیس‌ها در آسیای مرکزی**، تهران، انتشارات اداره‌ی شورای نظام.
۱۴. رمضان‌زاده، محمود. ۱۳۶۶، **حکومت مسکو و مسئله‌ی مسلمانان آسیای مرکزی**، مشهد، آستان قدس رضوی.
۱۵. ریوکین، مایکل. ۱۳۶۶، **حکومت مسکو و مسئله مسلمانان آسیای مرکزی (شوروی)**، ترجمه‌ی محمود رمضان‌زاده، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۶. سپهر، محمدتقی خان. ۱۳۳۷، **ناسخ التواریخ**، ج ۳، تهران، امیرکبیر.
۱۷. شمس‌آبرام، برات. ۱۳۸۵، **خاندان منغیتیه در بخارا**، مجله‌ی فقه و تاریخ تمدن، ش ۱۰.
۱۸. شمیم، علی اصغر. ۱۳۸۰، **ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار**، ج ۲، تهران، زریاب.
۱۹. عباسقلی خان. ۱۳۷۳، **سفرنامه‌ی بخارا (عصر محمد شاه قاجار)**، نوشته‌ی به اهتمام حسین زمانی، ج ۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۰. عسگری، اصغر و محمد شریف کمالی. ۱۳۷۴، **ایرانیان ترکمن**، تهران، انتشارات اساطیر.
۲۱. فریزر، جیمز بیلی. ۱۳۶۴، **سفرنامه‌ی فریزر معروف به سفر زمستانی**، ترجمه و حواشی از منوچهر امیری، ج ۱، تهران، توس.
۲۲. کاظم‌زاده، فیروز. ۱۳۵۴، **روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴-۱۸۶۴)**، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
۲۳. کرزن، جرج ناتانیل. ۱۳۸۰، **ایران و قضیه‌ی ایران**، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۴. کستکو کاپیتان، آتامازور. ۱۳۸۳، *شرح آسیای مرکزی و انتشار ناسیونالیسم در آن*، ترجمه‌ی داود خانف و تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
۲۵. کولایی، الهه. ۱۳۷۶، *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی*، تهران، انتشارات سمت.
۲۶. گروسه، رنه. ۱۳۵۳، *امپراطوری صحرا نوردان*، ترجمه‌ی عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۷. گلی، امین. ۱۳۶۶، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها*، تهران، نشر علم.
۲۸. لاپیدوس، ایرام. ۱۳۷۶، *تاریخ جوامع اسلامی (از آغاز تا قرن هجدهم)*، ترجمه‌ی محمود رمضان زاده، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۲۹. لکهارت، لارنس. ۱۳۵۷، *نادرشاه افشار*، ترجمه‌ی مشفق همدانی، چ ۲، تهران، امیرکبیر.
۳۰. لین، استانی. ۱۳۶۳، *تاریخ الطبقات السلاطین الاسلام*، ترجمه‌ی عباس اقبال، چ ۲، تهران، دنیای کتاب.
۳۱. محمود، محمود. ۱۳۷۳، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در قرن نوزدهم*، ج ۳، تهران، [بی‌نا].
۳۲. مخبر، محمد علی. ۱۳۲۴، *مرزهای ایران*، چ ۱، تهران، کیهان.
۳۳. مدنی، سیدجلال. ۱۳۸۶، *تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران*، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۴. منشی، محمد یوسف. ۱۳۸۰، *تذکره‌ی مقیم‌خانی (سیر تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ماوراءالنهر در عصر شیانیان و اشترخانیان)*، مقدمه، تصحیح و تحقیق فرشته صرافان، تهران، میراث مکتوب.
۳۵. موسوی بجنوردی و همکاران. ۱۳۸۳، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، چ ۵، ج ۱، تهران، مرکز دایره‌المعارف اسلامی.

۳۶. **نگاهی به آسیا و شناخت آسیای صغیر**، ش ۲، س ۱، زمستان ۱۳۷۱، فصل نامه‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز،
۳۷. هدایت، رضا قلی خان. ۱۳۸۰، **تاریخ روضه الصفاى ناصری**، ج ۹، بخش ۱ (مجلد ۱۳)، زندیه، قاجاریه تا پایان جنگ اول ایران و روس، به تصحیح جمشید کیان فر، چ ۱، تهران، اساطیر.
۳۸. هدایت، رضا قلی خان. ۱۳۵۶، **سفارت نامه‌ی خوارزم**، تهران، انتشارات طهوری.
۳۹. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. ۱۳۶۴، **تاریخ روابط خارجی ایران**، تهران، امیر کبیر.
۴۰. وامبری، آرمینیوس. ۱۳۸۷، **سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه**، ترجمه‌ی فتحعلی خواجه نوریان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۱. ورهرام، غلامرضا. ۱۳۷۲، **آسیای مرکزی در دوره اسلامی**، مشهد، آستان قدس رضوی.